
بعون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان

را ابواب خود پس می باید که به کسی در طلب باشد او را بجوید که جوینده یابنده باشد و خود را
به صاحب دلی رساند و از صحبت لقمان و شیخ هجران [illegible] ماند که خدا یابی موقوف بر فقر
است هر که فقر را نیافت خدا را نیافت و هر که این را یافت آن را یافت اگرچه مدار این
کار و یافت بر فضل است نه بر سعی و کوشش چیست گرچه وصالش نه بکوشش ولیکن
آنقدر ای دل که توانی بکوش باید وصول بجناب تقدس او به دو طریق است یکی بطریق
فضل و آن چنانست که حق سبحانه تعالی بی قیدی برساند و آن مرشد کامل به یک نظر
و توجه کار او تمام کند و پرده از چشم او بردارد و از خواب غفلت بیدار ساخته
بی رنج و ریاضت و شدت مجاهده بجمال معشوق حقیقی نماید و او را از خود اولیا
و بدرجه بی تکلیف و [illegible] رساند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
دیگر بطریق مجاهده و ریاضت و آن چنین گویند که شخصی از افراد مردم بشنود یا در
اقوال سلف نوشته بیند که بعضی از افراد انسان واصل گشته اند بحق را چنانچه حق
معرفت است دانسته [illegible] وصل او پی برده از این معنی آرزوی وصول این مرتبه علیا در
خاطر او جا کند و در طلب جسته [illegible] بقدم استوار نهد و بجد و جهد خود را به مرشدی رساند
و راهی که واصلان این قوم پیران راه رفته اند معلوم کند و در ریاضت و مجاهدت پیش
با این همه اگر فضل الهی دریابد بعد از هزاران محنت و رنج مراد و مطلب را بصورت بیند
ببرکت طریق سلف یار ... خود ... این ... که ... شهود
حق قادری از آن ... که ... فضل ... ریاضت و مجاهدت [illegible]
ز ... کامل را ... مطلب رسانیده [illegible]
چون این فقیر مراتب تجرید و تفرید و دقایق عرفان و توحید را چنانچه حق معرفت است یکایک
دانسته و دریافته و بالاتر اکثری از اولیای زمان خویش که در هر عصری وجود یکی
از امثال ایشان نادر است رسیده و صحبتها داشته و از انفاس متبرکه ایشان بهره یافته و داشته

حمد الاول والآخر والظاهر والباطن حضرت ذاتی را که اوست موجود مطلق و نعت نبی را
که اوست مظهر کل و خلیفهٔ حق و رحمت فراوان بر آل و اصحاب او و اولیاء و انبیا آنکه
بعد از حمد و نعت چون عنایت شما هم و ندیمان را به بیان این معنی التماس نمودند که درین باب نسخه
نوشته شود و انتساب نقصان هست در نظر باب عرفان لا اعلم ما فی نفسک انک انت
علام الغیوب پس بیان آنست که سبب نزول حقیقت انسانی درین هیکل جسمانی آنست که
در حقیقت که دران نهان است بکمال رسیده باز با اصل خویش پیوندد پس بر فردی از افراد
انسانی لازم است که بسعی و کوشش خویش را از نقصان ابد وارهاند و هم از تعینات خلاص
گشته خود را با اصل خود رساند تا حیف که از این دوری طویل بی انقطاع لانهایت
واقع شده هر روز در بحر حسرت و ندامت ابدی زیان و نقصان سرمدی نباشد
مانند ایشان که در زمرهٔ اولئک کالانعام بل هم اضل نماند و استعدادی که حق جل و علی از
جمیع مخلوقات خاص باو کرامت فرموده و به تشریف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف
ساخته ضایع نسازد که همه موجودات را الله تعالی برای انسان آفریده و انسان

[illegible] باقی تو ابی [illegible] و وصل گرد و گلشن [illegible] خود را [illegible] وجود [illegible]

[illegible] آن [illegible] در باب [illegible] حق [illegible]

[illegible] کامل [illegible] کامل [illegible] رساله [illegible]

[illegible] یکی [illegible] نقل [illegible]

[illegible] موافق توحید [illegible]

[illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] دلی [illegible] یکی [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] و خصوص [illegible]

[illegible] رساله [illegible] و الله [illegible]

[illegible]

[illegible] رساله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] درگاه است

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] کمال اعتقاد [illegible]

[illegible] احوال و مقامات این طایفه [illegible]

[illegible] قدس الله سره [illegible] الاولیا نام نهادم [illegible]

[illegible]

[illegible] ... تمام این رساله ...

[illegible] ... کریمه که دلالت ... این کتاب

[illegible] ولقد آتینا موسی الکتاب من بعد ما اهلکنا القرون الاولی بصائر للناس وهدی

[illegible] ... این آیه کریمه را مناسبتی تمام بآن نام بود این رساله شریفه را

اما معنی آن خاص بخاصان است دیگر در ام الدماغ و آنرا دل صنوبری نامند و دل هر یک
نیز میگویند و خاصیت او آنست که هرگاه فقیرے باین دل متوجه شود و خطره اصلا روے
ندهد بلکه خطره را در آنجا راه نیست و دیگر دلیست در میان نشستگاه و آنرا دل نیلوفری خوانند
و توجهی که در تصور مذکور شد بدل صنوبریست و آن صورت مثالی را که در حین تصور بچشم
دل مشاهده نماید عالم مثال نامند و این تصور چون مقدمه فتح عالم ملکوت است از ملکوت
جدا ساخته عالم مثال نامیده اند والا عالم مثال داخل ملکوت است ای یار هرگاه بطریق
مذکور تصور شیخ بگیری رفته رفته صورت و شکل او [illegible] گردیده باعث فتح عالم ملکوت میشود
چون این صورت در نظر او خوب در آمد بسیار گذشت بر تو فتح عالم مثال [illegible] هرگاه در بین
بسیار مقید گشتی هیچ صورت از صورتها که دیده نباشد بر تو پوشیده نماند فصل دوم در بیان
عالم ملکوت و این عالم را عالم ارواح و عالم غیب و عالم لطیف و عالم خواب نامند صورت
عالم ناسوتی فنا پذیر است و صورت این عالم ملکوت که صورت اصلی ناسوت است [illegible]
فانی نشود و همیشه باقی ماند و میدانی خواب چیست مرگیست سبک و میدانی مرگ
چیست خوابیست گران ای یار عالم مثال که در بالا شنیدی اقتباس کلیه عالم ملکوت است و مثال
صورت را که بعد از پوشیدن چشم دیده میشود مراد روح آن صورت است که بدان لبس ظاهر شده
[illegible] ارواح مردم همان صورت که در عالم شهادت داشتند در آن موجود اند و بدان همه حرکت
می توانند ساخت هر کس که در خواب میرود [illegible] آگاه [illegible] غافل [illegible] از چشم و گوش سیاله
و جمیع حواس و قواے باطنی بسبب حواس و قواے ظاهری جسدی لطیف لطافت گرفته در عالم
ملکوت سیر کند و دل هر کس که لطافت و آگاهی حاصل نموده در عالم ملکوت صورتهاے نیک
و صورتهاے لطیف [illegible] میشود و محظوظ گردد و دل هر که [illegible] کثافت و غفلت
باشد صور زشت و اصوات کریه مهیب میدید و می شنیده باشد آنچه در عالم ناسوت
گرفتار هست همه را مشاهده نماید با حظ و ملالت گردد لیس چون به بعضی شغلها که مذکور شود [illegible]

مشرف شدم از اطوار سلوک و مقامات این طائفه واقف گردیدم کتابی دیگر در آثار و اطوار
و مقامات و کرامات مشایخ خود مشتمل بر فوائد و نکات بقید جمع در آوردم و آنرا سکینة الاولیا
نامیدم و درین وقت که ابواب فتح و عرفان را حق سبحانه تعالی بر دل من گشاده و از
فتوحات و فیوضات خاص خود داده آنچه درین رساله نگاه داشته میشود در احاطهٔ ضبط
در می آید ان فی ذلک لعبرة و ذکری لقوم یتفکرون درین سلسلهٔ علیهٔ قادریه بسیار سهل است
دیگر هیچ منقصت نیست بیعت را صحت نیست مشایخ ما را لطف است و بخشایش همه
صورت و دل را سر همه معنیست و آسایش ابن عطا رحمه الله گوید ... [illegible]
را خشیت ... علی التحقیق شیخ او آنست که ... [illegible] ... رساله ... گفته که
در رساله هیچ و تعب مولانا جلال الدین رحمه الله فرمایند بیعت از چندین راه نهایت آورد
... [illegible] ... اطلاق نکنند و دیده
گفت و گو ... [illegible] ... زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز اصحاب و یاران گذشته
... [illegible] ... کتاب لفظ ... باشد مراد ... [illegible]
بیان بدانکه بنای این رساله بر چهار فصل است که در هر فصلی بیان عالمیست از عوالم اربعه
فصل اول در بیان عالم ناسوت عالم ناسوت عبارت ازین عالم محسوس است که بعضی آنرا عالم
شهادت و عالم ملک و عالم پندارند و عالم ... نامیده اند و نهایت مرتبهٔ حضرت وجود و کمال ذات
ذات مطلق است
درین عالم است ای یار چون درد منزل را درین عالم ناسوت طالب حق بهر حال باید که
در جای ... خالی ... صورت ... که با ... ظن داشته باشد یا صورت کسی که با وی رابطهٔ محبت
عشق بود تصور نموده باشد و طریق تصور اینست که چشم بر هم نهاده متوجه بدل شده چشم
دل بگشاید ای یار نزد این فقیر دل در سه موضع است یکی اندرون سینه بر پستان
چپ و آنرا دل صنوبری گویند چه آن بر شکل و صورت صنوبر است و این دل را انسان
و حیوان همه دارند بیت آنچه بصورت دل انسان بود هست بر در قصاب فراوان بود

دارهائی که نظر بر صورت بینی نمی و بعالم صورت دل ندهی و خواهش کشف و کرامت
نکنی که درین عالم کشف و کرامت بسیار است وقتی در پلک چشم مبارک حضرت شان
میر قدس سره دانه بر آمد از آن بسیار ستاذی بودند جراحی را طلب نموده از معالجان پرسید
گفت این را چاک باید کرد میان نتها که از یاران کمال ایشان بود گفت لحظه توقف بکنید متوجه
عالم ملکوت شد شخصی را در آن عالم دید از وی پرسید علاج دانه که در پلک چشم مبارک حضرت
برآمده چیست آن شخص گفت که تخم خار را سائیده بر آن بمالند میان نتها چشم وا کرده گفت
این دانه را که [illegible] چاک نکنید تخم خار را سائیده بر آن بمالند همان لحظه تخم خار را سائیده مالیدند
فی الفور صحت روی نمود و یکی از یاران که در آن مجلس حاضر بود پرسید که میان نتها را که از عالم
چشم [illegible] صحت [illegible] از عالم ملکوت دارد [illegible] به آن عالم توجه نموده این
علاج را معلوم کرد پس در عالم ملکوت [illegible] نگویند [illegible] حالات [illegible] آن شخص پرسید حضرت
میان [illegible] در عالم ملکوت نیست که این دوا را از میان نتها معلوم کردند فرمودند که من
از ملکوت [illegible] عالم [illegible] پس ای یار بسیاری از فقرا در عالم
ملکوت محجوب کرامت گشته از اصل باز مانده اند آنچه [illegible] است که اصلا درین عالم دنیا هیچ بلکه
در [illegible] سالک [illegible] عالم [illegible] لازم است ملکوت
باید که التفات نکند [illegible] طریقه این فقرا فتح عالم ملکوت
[illegible] سالک را [illegible] طریقه حضرت غوث الثقلین [illegible] رضی الله تعالی عنه
چنانچه منقول است از حضرت شیخ [illegible] ابو [illegible] گفت که چون بخدمت [illegible]
غوث الاعظم رضی الله عنه رسیدم [illegible] آن [illegible]
[illegible] ملکوت [illegible] کشف شد [illegible] که عالم [illegible] آنچه که در عالم است [illegible]
[illegible] عقل من [illegible]
[illegible] داشت [illegible] عقل من [illegible] عالم مثال ملکوت

[illegible] دل تو [illegible] زنگ گرفته [illegible] آئینهٔ دل تو روشن شود و صور حقایق

[illegible] باشد صورت در [illegible] صورت [illegible] علی الشد

[illegible] مشکل که از آن [illegible]

[illegible] عالم ملکوت [illegible] تمام [illegible]

[illegible] که صورت

[illegible] مشکل [illegible]

[illegible] را مراد [illegible]

[illegible]

[illegible] عالم ملکوت عبارت از آنست که

[illegible] مغلوب کثافت شود زیرا که

[illegible] روح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] این عالم مثال [illegible] ملکوت [illegible]

[illegible] ارواح [illegible] باید [illegible]

[illegible] عالم لطافت که عالم اصل است و این عالم مثال [illegible]

[illegible] در آن مشاهده توانی کرد و چون [illegible] عالم لطافت [illegible]

[illegible] عالم ملکوت آنا اصل [illegible] باید که در این عالم [illegible] وجود را [illegible]

گذاشتن نفس باشد [illegible] که [illegible] داشته و نفس را [illegible] الا الله

را سر دهد کرده و گذاشتن نفس را [illegible] بدین طریق [illegible] آرد [illegible] از بالا

این شغل بعضی نگاه داشتن نفس را [illegible] نگاه داشته

ناصر شد این فقیر حضرت اخوند ملا شاه سلمه الله تعالی [illegible]

از [illegible] نماز عشا [illegible] وقت نماز [illegible]

کوتاه نفس را نگذاشتند تا مدت پانزده سال [illegible]

[illegible] این شغل [illegible]

چنانچه [illegible] سال است که حضرت اخوند سلمه الله [illegible] فقیر بوده اند و این شغل شریف که در

کننده [illegible] دل و صفا [illegible] حضرت غوث الثقلین

رضی الله عنه با این فقیر [illegible] نام این شغل را حضرت غوث الاعظم [illegible]

آورده [illegible] این قدر افزود که [illegible] حبس کردن

نفس تا گذاشتن آن نفس لا اله [illegible] به زبان دل [illegible] گفته باشد که در

خالی شدن خطرات [illegible] متوجه بگفتن الا الله [illegible] نفی خطرات شود

[illegible] این شغل نفی خطرات [illegible]

تا هم [illegible] این اسم شریف [illegible] مقصود [illegible] اربعین [illegible]

خطره [illegible] خطرات از [illegible]

یکی از آن جمله آنست که [illegible] خطره [illegible]

باید که توجه را از دل [illegible] که محل خطرات است برداشته بدل [illegible] و چون این عمل

[illegible] خطره [illegible] و طریق دیگر [illegible] خطره

آنست که [illegible] شغل شریف حبس نفس بطریقی که بالا مذکور شد

چندگاه عمل آری [illegible] عجیب لطافتی [illegible] ذوق [illegible] در دل [illegible]

بدین فتح شده باشد که هیچگاه بعضی از اشغال این سلسله را نیز بجا آرد که دل تمام از شغلی صفا
حاصل آید و استغفاری که بدان آئینه دل از شست و شو زدوده گردد تا از هر طرف اندران جمال یار
را مشاهده توانی کرد که حضرت دل را عرش الرحمن گفته اند باین معنی که تجلیات ذاتی از آنجا
ظهور شده و حواس پریشان متوجه آنجناب جمع میگردد و حضرت سیادت پناه بعضی از یاران خود را
اسم الله را تعلیم کرده زبان آهسته آهسته بدل میگفته باشند و از کثرت گفتن این اسم خود بر
بطریق مذکور بحال تمام برسد که در خواب نیز دل را آگاهی پیدا شود ای یار این اسمی است
بس بزرگ و شامل کفر و اسلام و جامع جمیع اسما هیچ چیز از این اسم بیرون نیست
و معنی این اسم اعظم این است که او ذات است با صفات و صفت ایجاد و ابقا
و افنا و همه از پیش وجود ذات موجود است از این جهت صفت خارج نیست اما از معنی و حقیقت
این اسم اعظم کسی واقف نیست مگر بعضی از اهل مشایخ بسبیل ندرت و شغلی که در
مختار طریقه این فقیر است مبنای آن تیز شود و هر کس را که باید حاصل آید و از کشف اینها
عمده بیشتر است حبس نفس است و طریق آن آنکه طالب خلوت نشیند که طرز نشستن رسول
است صلی الله علیه وسلم و اصحاب بدست چپ تکیه نکند بلکه بادو زانو و یا بدو زانو آنکه هر دو دست
را بسر هر دو زانو نهاده بهر دو سر انگشت سوراخ گوش را مسدود سازد چنانچه از آن راه
نفس بیرون نرود و بهر دو انگشت شهادت هر دو چشم بگیرد باین طریق که بالا را بپایان
آورده بهر دو انگشت استقرار دهد که انگشت بر دیده نیاید و انگشتان خنصر و بنصر هر دو
دست بالای هر دو لب گذاشته راه نفس بگیرد و هر دو انگشت میانه را بر هر دو پره
بینی نهد باین طریق که اول سوراخ طرف راست محکم گرفته راه نفس مسدود سازد و سوراخ
طرف چپ را واگذاشته لا اله را بدم گفته نفس را تا بالای دماغ رسانیده به دل فرود آرد
و بعد از آن سوراخ طرف چپ را نیز محکم ساخته و حبس نفس نشسته و از شمرده این شغل
تا کمال کثرت بی تصدیع و کلفت آنقدر که دم را تواند نگاه داشت نگاه دارد و وقت

راه نیابد ولی تربیت با حضرت ... [illegible]

آواز مطلق نگردد و آن شنیده و این آواز پیش از آفرینش موجودات بود و هست و خواهد بود
این آواز را هیچ مطلق باشد و هیچ شغل بالاتر از این نباشد چه هر شغل که هست باختیار
شاغل صادر میشود و چون شاغل لحظه‌ای از آن باز ماند منقطع میگردد مگر این شغل که بی اراده
شاغل بطریق دوام بی انقطاع و انفصال میسر گردد و از اکثر احادیث صحیحه که در صحاح
ستّه مسطور است ظاهر میشود که پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم قبل بعثت و بعد از آن همیشه
باین شغل متوجه بوده اند اما هیچ یکی از علماء ظاهر این معنی را نیافته اند حدیثی باین طرز
از خدیجه کبری رضی الله عنها مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیش از بعثت
بارها طعام با خود برمیداشتند و به غار حرا که غاریست در جبال مکه معظمه مشهور تشریف میبردند
و در آن غار باین شغل مشغول میبودند تا از اثر این شغل صورت جبرئیل بر آن حضرت
صلی الله علیه و سلم ظاهر شد و ابتداء وحی آن سرور این بود بعد از آن شد آنچه شد
ای یار چون خواهی که شغل سلطان الاذکار را شروع نمائی و این شغل شریف را دریابی
باید که در شب یا در ظهر [illegible] که از تردد مردم محفوظ باشد یا حجره که آنجا آواز کسی نرسد رفته
[illegible] بگوش خود [illegible] و درین توجه چنانکه توانی غور نمائی که ترا آواز لطیف بروی نماید
و آن آواز رفته رفته چنان غالب گردد که از جمیع جهات ترا فرو گیرد و هیچ جا خالی از وی
نباشد که بالیقین بدان که آوازیست که ترا از تو بیرون آرد و تباه باشد از جهت آن آواز با همین [illegible]
[illegible] بیت [illegible] بگوش خویش گوش [illegible] که جهان [illegible]
آورده اند که موسی علیه السلام از افلاطون گفت که ای حکیم زمان [illegible] که تو [illegible]
کرده پروردگار من با من سخن میگوید سوال آنکه او منزه است از جهات انگه موسی علیه السلام
فرمود که من باین دعوی میکنم و از جمیع جهات آواز میشنوم منزه از انقطاع و ترکیب
حروف افلاطون [illegible] التصدیق کرد [illegible]

و چه وقت پیدا آید که تا [illegible] ظلمت تمام و کمال [illegible] هم آورد [illegible] و [illegible] اندازه دو تا

و وقت این شغل [illegible] بیدار باشی [illegible] است اما این شغل را همه وقت نتوان کرد

پس خلوت لازم نیست [illegible] در خلوت باشی با این شغل شریف مشغول باشی [illegible] وقت

سیر و صحبت خلق شغلی که اول گفته شد مناسب بود پس آن را همه جا و همه وقت می توان

نگاه داشت ای یار چون در شغل [illegible] نفس [illegible] باید که پیوسته متوجه بوده باشی که در این شغل

اندرون آواز [illegible] چنانچه مولانا روم قدس سره فرماید [illegible] بیت

دور دل را [illegible] دل [illegible] این آواز بعضی از اوقات چون آواز [illegible]

دیگ است و بعضی [illegible] آواز [illegible] آید [illegible]

[illegible] قطعه [illegible]

[illegible] این آواز درون

[illegible] قطعه [illegible]

[illegible] آید [illegible] است [illegible]

[illegible] شغل سلطان الاذکار [illegible] از این ذکر [illegible]

[illegible] عالم [illegible] ظاهر [illegible]

از رسول صلی الله علیه و سلم حضرت [illegible] ثقلین رضی الله عنه [illegible] از ایشان

[illegible] شغل آواز [illegible] سلطان الاذکار [illegible] یاد دارد

سه قسم است یکی [illegible] چنانچه از حرکت [illegible]

آواز ظاهر گردد و از حرکت [illegible] ظاهر نشود و این را آواز محدث و مرکب

گویند قسم دیگر آنکه بی حرکت [illegible] کیفیت [illegible] بی ترکیب لفظ از عنصر آتش و باد از درون

انسان ظاهر گردد این را آواز [illegible] لطیف خوانند قسم سوم آواز بسیط است [illegible] بی واسطه

همیشه ظاهر باشد این آواز پیوسته [illegible] یکسان بود و هرگز زیاده نشود و [illegible] و در آن

میگویم و بی پرده مینمایم اگر یاری چون ترا این آواز روی دهد باید که خوب نگاه داری [illegible] و در

خود آن کوشش بلیغ نمائی تا آنکه ملکه شود چنانچه در صحرا و حجره روی دهد و در بازارها و [illegible]

خلایق روی دهد [illegible] این شغل لطیف شریف استعمال نماید و آواز دف و دهل [illegible]

و آوازی که از اینها هم سخت تر باشد غالب آید و چرا غالب نباید که اصل و مست [illegible] آوازها

از این نظر در آمده و اکثر یاران شاغل حضرت [illegible] چنانکه در بازارها رفته [illegible]

بود تا معلوم کنند که آواز این شغل شریف بکجا رسیده که [illegible] آوازها غالب آمده یا نه [illegible]

چون ترا شغل سلطان الاذکار روی داد بسیار [illegible] عالم لطافت و اطلاق [illegible]

گردانند چه شغل لطیف ترا لطیف تر سازد و دور باشد [illegible] اطلاق [illegible]

حقیقت از دل [illegible] زند که سرچشمه وجود است و در آن وقت [illegible]

نداست که هست [illegible] آمده [illegible] از آن [illegible]

گرفته [illegible] صورت [illegible]

[illegible] آواز [illegible]

فصل [illegible] در بیان عالم جبروت و این عالم را عالم لاهوت و عالم احدیت نیز [illegible] عالم

[illegible] خوانند اگرچه بعضی از این طایفه این عالم را عالم اسماء و صفات گفته اند [illegible]

اند و بسیاری از این طایفه تحقیقت این عالم نرسیده اند [illegible] عالم اسما

و صفات اگر در مرتبه عالم [illegible] ملکوت است و اگر [illegible] عالم [illegible] ظاهر گشته و [illegible]

ناسوت است [illegible] عالم اسماء و صفات را عالم جبروت گفتن درست نباشد و این

عالم [illegible] طایفه استاد ابوالقاسم جنید رضی الله تعالی عنه دیگری خبر نداده که [illegible]

[illegible] آن است که [illegible] شیخ الاسلام گفت [illegible]

[illegible] که [illegible] است پس عالم جبروت آن باشد که [illegible]

[illegible] ناسوت و ملکوت است [illegible] آرام برآرام

از کیفیت نزول وحی پرسیدند آن حضرت فرمودند که گاه آواز می آید مرا گاهی چون آواز
جرس و گاهی مانند آواز زنبور عسل و گاهی متصور میشود فرشته بصورت مردی
و صحبت میکند با من و گاهی موقوف میشود ... پیر سلسله پس خواجه حافظ علیه الرحمة اشاره
بهمین معنی فرموده اند بیت کس ندانست که منزلگه دلدار کجاست ۞ این قدر هست
که بانگ جرسی می آید ۞ مولانا عبدالرحمن جامی میفرماید بیت در قافله که اوست
دانم نرسم ۞ این بس که رسد ز دور بانگ جرسم ۞ میانجیو قدس سره می فرمایند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم گاهی بر شتر سوار می بودند که این شغل غلبه میکرد
و بعضی بزور می آورد که هر دو زانوی شتر خم میشد و بر زمین میرسید ۞ یارا آنچه در بیان کیفیت
نزول وحی مذکور شد مفهوم احادیث است که در صحاح سته مسطور است و اشاره صحیح است
به سلطان الاذکار اما انبیا را ازین آواز چنانکه در روایت رسیده که آیات وحی و احکام الهی ...
معلوم میشود و اولیا را ازین آواز ... انقطاع جمعیت و لذت و وجد و ذوق
و رسته یابد چنانکه جمیع اشغال ... گذشته را به سبب این لذت میگذرانند
و در این آواز فرو میروند و نام و نشان ایشان پیدا نمی آید حضرت میان جیو می فرمودند
که غوث الثقلین رضی الله عنه فرموده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم شش سال بغار حرا
مشغول بسلطان الاذکار بودند ... در آن غار هم که ... دوازده سال باین شغل اشتغال
نموده ام و کشایش های عظیم روی داده اند حضرت میان جیو می فرمودند عجب دارم از صاحبان که این
همه مسائل شنیده بعید میدارند ... برکات آن مکان مبارک را در ... یافته اند
یار حضرت میان جیو این شغل شریف ... که در غیب رسیده است ... از یاران ... نموده اند
... که ... یا یاد اشارت بود چنانچه حضرت اخوند که فرمودند بعد از یک سال
روی ... حضرت اخوند که مرا فرموده اند بعد از شش ماه بشارت آن من بعضی را گفتم
در مدت ... روز یا چهار روز روی نمود بسبب آنکه ایشان باشاره و کنایه میفرمودند و من صریح

[illegible]
[illegible]
[illegible] کمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جمعیت ما بجمعیت رسیدی و به چنانچه غافل و آگاه را از بودن در عالم ناسوت و ملکوت چاره
نیست از بودن در عالم جبروت هم چاره نباشد غافل در خوابی که هیچ از صور ناسوتی و ملکوتی
نه بیند گوید چه بفراغت و آرام خوابیده بودم که هیچ خوابی ندیدم پس این عالم جبروت ست
و آگاه وقتی که بی تیار نشیند چنانچه سید الطائفه بآن اشاره فرموده است در بیداری
هیچ صورتی از ناسوت و ملکوت بخاطر او نگذرد در عالم جبروت است اما فرق میان غافل و
آگاه این ست که او در خواب در عالم جبروت بود بی اختیار و این هرگاه که خواهد باختیار
تواند در خواب و بیداری در عالم جبروت آید و اندر شود و طریق نشستن در عالم جبروت این است
که انفصال از حرکت باز داشته هر دو چشم را پوشیده و دست راست را بر دست چپ
گذاشته دل خود را از جمیع نقوش ناسوتی و ملکوتی خالی ساخته بسکون و آرام بنشیند و که
لیکن با هیچ ظاهری و باطنی او نشسته در نیابد پس عالم جبروت را در یابد کسی ازین طائفه الا ماشاء الله
پس این عالم [illegible] گفته شد فصل چهارم در بیان عالم لاهوت و این عالم را عالم حقیقت
افادات ۱۲
و عالم ذات و عالم بیرنگی و عالم اطلاق و عالم محبت خوانند و این عالم اصل عالم ناسوت
و ملکوت و جبروت هر سه است اینها را عالمهای دیگر [illegible] اندر [illegible] عالم جان
آنها همه ازین آیند و ازین برآیند و این بذات خود همیشه یکسان است و در وی
تفاوت نه پذیرد و هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم جمیع عالم دیگر نسبت
با این عالم چون امواج اند نسبت بدریا و ذرات اند نسبت بآفتاب و الفاظ اند نسبت بمعانی
پس ای یار هرگاه این سعادت لایزال توحید و دولت بی زوال تحقیق که از آشنائی این
عالم هم رسد ترا روی داد از هویت هوش وهی فصل پنجم در بیان هویت در یافت
تحقیق ۱۲
هرگاه همه اوست تو کیستی چاره غیر ازین نیست که خود را نیز عین او دانی و دویت [illegible] را
[illegible] تنافی اینجاست حقیقت توحید و تجلی ذاتی و فی انفسکم افلا تبصرون باید که از ذات
[illegible] داشت [illegible] کشا [illegible] و تعینات را حجاب ذات نداند

تو عین خدائی نه جدائی از خدا [illegible] به وجود پدید آید

چون باین مرتبه رسیدی آفتاب حقیقت از مطلع دل طالع شد و اثر وهم و پندار از تو مرتفع گشت

و حجاب ظلمت برخاست اکنون رباعی هرچند نقاب روی یار است [illegible]

خوش و خوب نماید بسیار چون عینک تو بود نقاب رخ یار عینک نکند به پیش چشم

تو غبار [illegible] یکی گفته صاحب لمعات قدس سره از همین خبر میدهند

[illegible] شوق [illegible] هر سو [illegible] چون وصل [illegible] این چه کار

[illegible] قسم را [illegible] دیگر او را

[illegible] تعلیم و [illegible] خدا را [illegible] چون دانستی که

[illegible] رباعی [illegible]

[illegible] اکنون

[illegible]

[illegible] پیوستی [illegible]

[illegible] آگاهی [illegible]

[illegible] نشان

[illegible]

[illegible] اگر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والسلام

نحو بهری آرد اما وجود این کثرت مانع وحدت نه بر یکتائی کرده نیرنگهائی دوئی را آثار

باید که کسی که بخود راه علاج ده احد شکر نشود از اعداد در یکتائی نشد از اطوار

لیکن بجهت اختصار بر تمثیلات مذکوره اقتصار افتاد و باید دانست که ذات بحت و اقتدار

حقیقت و مرتبه بیرنگی که کنت کنزاً مخفیا از آن خبر میدهد چون بدو تنزل فاحببت و ابهر شد

و نقاب اختفا برانگند تمامی ذات مقید گشت بآیت وصل و تشابه در مدارج [illegible] گردید

اگر طلب مطلق کنی نیابی مگر در مقید چنانکه بشیر [illegible] [illegible]

مگر در مطلق هم مطلق و مقید هست و مقید با مطلق [illegible] [illegible]

و تعینات مانع ذات نه پس [illegible] وحدت [illegible] [illegible]

شده است و [illegible] نظر [illegible] مطلق حجاب [illegible] [illegible]

کس درین عالم دو هست بهر چیزی که خویش [illegible] یکتائی [illegible]

صواب دیگر در پی قبول کن روی [illegible] [illegible] [illegible]

نقش بر آب مانع ست از آب آبی پاره شغل [illegible] کار درین سلسله [illegible]

گرفته است با وجود تقیدات خود را عین بحت [illegible] [illegible]

عین خود فهمیدن [illegible] دوئی برکندن و پرده های [illegible] یگانگی [illegible]

دیدن و خود بخود لذت گرفتن [illegible] [illegible]

دایره پرتو خود بیرون نیست [illegible] [illegible]

خویشتن [illegible] [illegible]

این نسبت شریفه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] گفت [illegible] است

بنده بنده خویشتن را [illegible] یکتائی [illegible] خدای را [illegible]

بحمد الله که رسالهٔ نادر الاحوال در رموز مراتب فقر از نتیجهٔ بدیع فکر پدید و در نکات و دقائق عرفان و توحید بکار آمد تمامی ارباب مذاق تصوف و وابستگان سلسلهٔ اولیا مسمی به رسالهٔ حق نما از تالیفات مقبول بارگاه صمدی شاهزاده محمد دارا شکوه حنفی قادری در مطبع نامی منشی نولکشور بمقام لکهنو بماه نومبر سنه ۱۸۸۴ع مطابق ماه محرم الحرام سنه ۱۳۰۲ھ بار دوم بصد رنگ طبع آراسته شد از افضال حق تعالی امید است که مرتبهٔ پذیرفتگی قبول در نظر اهل حق دریابد